

کفتارهای عرفانی

(قسمت چہل و یکم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (محبوب علیشاہ)

(بیانات شہر یور ۱۳۸۸)

ہفتاد و دوم

فهرست

جزوه هفتاد و دوم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم)

(بیانات شهریور ۱۳۸۸)

صفحه

عنوان

- گردش افلاک، مسائل علمی هیئت و نجوم / آثار گردش ستارگان
بر افراد بشر و بر کره‌ی زمین و تأثیر آن بر دواها و بیماری‌های
اعصاب / حضرت صالح علیشاه و نوه‌ی سید اناری / علم / خیالات خود
را نباید به منزله‌ی علم بگیریم / حضرت آقای سعادت علیشاه و حاج
ملاً هادی / داستان تشرّف حضرت آقای سلطان علیشاه ۶
- داستان مشیرالسلطنه و عضدالملک / شیطان و صبر ایوب / با همه‌ی
ناراحتی‌ها ایوب زبان به کفر نیالود، پس همه‌ی آنچه از دست داده
بود دو برابرش برگشت ۱۶
- تفأل به فال نیک گرفتن که هر واقعه‌ای را دال بر رحمت الهی
بگیریم که ان شاءالله بهتر بشود / تطبیر و هر چیزی را فال بد زدن /
نیّت و توفیق عبادت و عمل صالح / نیّت خیر و عمل خیر / خوف و
رجاء / اطاعت امر الهی ۲۴
- شریعت و طریقت / روزه / ماه رمضان تمرینی است برای پرهیز از
اسراف / انفاق / حکمت‌های روزه / فطریه / تعیین میزان پرداخت
فطریه و نظریه‌ی فقها / حفظ جامعه و نظم جامعه / خداوند به وحدت

- ۳۰..... نظر مسلمین خیلی اهمّیت می‌دهد
- ختم قرآن و تبریک عید فطر / سوره‌های مکی / نابود شدن اصحاب
- ۳۹..... اخدود که شاهد بودند بر مؤمنین آتش می‌زدند
- امر الهی / داستان موسی و خضر / زنده ماندن نام امام حسین علیه السلام تا
ابد / ناقه‌ی صالح / در همه‌ی خلقت‌های خداوند و در هر کار خداوند
- ۴۲..... حکمتی نهفته است
- ۴۷..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

گردش افلاک، مسائل علمی هیئت و نجوم / آثار گردش ستارگان بر افراد بشر و
 بر کره‌ی زمین و تأثیر آن بر دواها و بیماری‌های اعصاب / حضرت صالح علیشاه
 و نوه‌ی سیداناری / علم / خیالات خود را نباید به منزله‌ی علم بکیریم / حضرت آقای
 سعادت علیشاه و حاج ملاهادی / داستان شرف حضرت آقای سلطان علیشاه^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اگر گردش افلاک و زندگی‌ها همینطور که تا حالا هست باشد،
 این چهارشنبه، آخرین چهارشنبه‌ای است که در ماه رمضان با هم دیدار
 می‌کنیم. اما اگر تأخیری خداوند در گردش کارها بدهد، نه! چهارشنبه‌ها
 خصوصیتی ندارد. روزهای هفته و ماه و سال همه مثل هم هستند از
 یک طرف خورشید درمی‌آید، طرف مقابل غروب می‌کند. این برنامه‌ی
 همه‌ی روزهای سال است البته در مناطق قطبی خورشید اینطور
 در نمی‌آید و آنجا یک وضع خاصی دارد. در قدیم البته این فکر را
 می‌کردند که اخیراً هم به این مسائل توجه شده منتها یک طوری شده
 که در عرصه‌های علوم و در عرصه زندگی معمولی ما حقایقی که باشد

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۵ ه. ش.

آن حقایق را یک خرافاتی می‌پوشاند یا اینکه یک مبالغه‌ها و اغراق‌هایی در موردش ایجاد می‌شود این تقویم‌ها را دیده‌اید تقویم نجومی که معروف است در طاقچه‌ها می‌گذارند که می‌نویسند مثلاً قمر در عقرب است و... قدیم خیلی مفصل‌تر بود که هنوز هم چاپ می‌شود که خوشبختانه من توانستم یک مقداری یاد بگیریم خود حضرت صالح‌علیشاه نمی‌گذاشتند عمر ما تلف شود. تابستان‌ها که تعطیل بودیم، نزد ایشان بودیم (همه‌ی فرزندان ایشان) یک چیزی می‌خواندیم. من خدمت ایشان مسائل علمی دو سه تا، مسائل هیئت و نجوم را خواندم خدمت مرحوم آقای رضاعلیشاه مسائل فقهی، چون دانشجوی حقوق هم بودم و خواندم. منظور، این تقویم‌ها که من مال قدیم را دارم از آثار گردش ستارگان بر افراد بشر و بر کره‌ی زمین، چون در ذهن همه‌ی مردم این اطلاعات بود و از طرفی می‌گفتند، کسانی که بعدها با تلسکوپ‌ها دیدند معلوم شد که درست است و می‌خواستند باور کنند. توجه به این نکته است که من خودم خوانده بودم البته زیاد معتقد نبودم، عمل هم نمی‌کردم ولی بلد بودم یعنی اگر می‌خواستم رمالی کنم کاسی‌ام می‌گرفت. در یک سخنرانی آقای دکتری که من او را از نزدیک شناختم فهمیدم نوه‌ی دختری سید اناری از فقرای زمان آقای سلطان‌علیشاه است که بارها از او صحبت کردم. سخنرانی کرد دکتر تحصیل کرده سوئیس بود و مدتی رئیس دانشکده تهران شده بود و آنوقت‌ها فقط علوم طبّی از رئیس دانشگاه

می‌خواستند که بلد باشد. منظور، در آن درجه بود که رئیس دانشگاه باشد بعد که صحبت او تمام شد سخنرانی عمومی نبود ده بیست نفر بودیم و یکی صحبت می‌کرد. از او پرسیدم به این طریق که در سخنرانی گفתי پس اینها که راجع به عرفا می‌گویند که اینها الکی است، گفت بیخود می‌گویند من می‌دانم همه کذب است. منتها ذهن بشر هنوز به آنجا نرسیده که همه‌ی اینها را بفهمد. البته چون اصلش صحیح است خیلی حاشیه هم به آن چسبانده‌اند و اضافه کرده‌اند. بعد من گفتم آخر این هست که در بیماری‌های اعصاب وقتی می‌خواهند شروع به درمانی کنند در نیمه‌ی اوّل ماه قمری شروع می‌کنند یعنی وقتی که ماه هلال رو به زیادی است. گفت بله همینطور است. برای اینکه مسلماً در ترکیب انوار، نورهای ستارگان آثاری بر اعصاب انسان هست منتها هنوز درست کشف نشده است و معلوم نیست این حرف‌ها چی هست و چه کسی فهمیده؟ که بسیاری درست است و به همان دلیل حرف عرفا بعد گفت من جمله پدر خود تو، (اینکه می‌گویم مال تقریباً چهل پنجاه سال پیش است) گفتم مگر ایشان را دیدی؟ گفت بله ما در سوئیس درس می‌خواندیم سال‌های آخر دانشکده بودیم هفت هشت تا دانشجوی ایرانی بودیم پدر تو برای درمان آمده بودند. بله ایشان تشریف بردند به سوئیس برای درمان به قول خودشان، از فرودگاه رفتیم بیمارستان و از بیمارستان آمدیم فرودگاه و برگشتیم که دو روز آخر پروفیسوری گفته بود اجازه بدهید من ماشین خودم را بیاورم

و شما را بگردانم تا شهر را دیده باشید. در همان ایام بود که من تحصیل می‌کردم و دانشکده بودم عید فطری پیش آمد، الان هم نزدیک عید فطر است دانشجویان ایرانی گفتیم تبریک عید پیش ایشان برویم. ما که ایشان را نمی‌شناختیم گفتیم یکی از روحانیون مملکت ما آمدند و اینجا بستری هستند ما هم که جزء هیئت علمی هستیم برویم دیدن ایشان و رفتیم دیدن کردیم و سلام کردیم و دست دادیم و با هر کدام چند کلمه‌ای صحبت کردند بعد ما خداحافظی کردیم. آمدیم بیرون یکی یکی دانشجویان با ایشان دست دادند. من آخر از همه وقتی دست دادم ایشان گفتند، اسم شما چیست؟ گفتم پزشکپور مستشفی. فرمودند شما را که بیدخت هم خواهیم دید. حرف‌های تعارفی رد و بدل شد و چیزی نفهمیدم و فقط فهمیدم که فرمودند «شما را که بیدخت هم خواهیم دید». این گذشت بعد از چند سال تحصیل من تمام شد و برگشتیم و مأموریت زاهدان پیدا کردیم و ماشینی گرفتیم از مشهد رو به زاهدان و سیستان و بلوچستان رفتیم که یک جا اوائل شب ماشین خراب شد، راننده آمد پایین و دستکاری کرد گفت درست نمی‌شود باید شب اینجا بمانید ما گفتیم اینجا ده است، چیزی ندارد، گفتیم اینجا هتلی چیزی نیست؟ گفتند نه. گفتیم اتاقی می‌خواهیم که شب بخوابیم گفتند همان اتاق قهوه‌خانه هست. دیدیم نمی‌شود. گفتیم اتاق بهتر از این؟ گفتند نیست. پرسیدیم پس چه کار کنیم؟ گفتند بروید منزل حضرت آقا. گفتیم ما نمی‌شناسیم و حضرت آقا

ما را نمی‌شناسد. گفت لازم نیست بشناسید، در بزیند. ما هم از ناچاری رفتیم جایی که نمی‌شناختیم و بی‌دعوت پا شدیم و رفتیم. رفتیم در ایوان، کسی که خدمت می‌کند آقا محمدکاشانی بود گفت تشریف داشته باشید من به حضرت آقا خبر بدهم. بعد از ده دقیقه یک آقای آمدند سلام کردیم نگاه کردم دیدم این همان آقای است که من در بیمارستان دیدم. بعد که نشستیم بعد از احوالپرسی ایشان گفتند ما که به شما گفتیم بیدخت شما را خواهیم دید. آنوقت فهمیدم اینجا بیدخت است و بیدخت اسم محلی است. این را خود او برای من تعریف کرد، درویش نبود ولی خیلی مرد فاضل و دانشمند و معتقدی بود. خیلی از اینهایی هم که واقعاً معتقدند چند نفر را دیده‌ام. از او پرسیدم تو که آنقدر معتقدی چرا درویش نشده‌ای؟ گفت برای اینکه درویشی اخلاقاً آنقدر تعهداتی دارد که من خجالت می‌کشم آن تعهدات را به گردن بگیرم و بعد انجام ندهم. این است که می‌گویم اصلاً درویش نمی‌شوم. منظور یک چیزهایی هست که هنوز ما نمی‌فهمیم. به‌قولی یکی از دانشمندان و علما که تحقیق کرده می‌گوید ما همه چیز را در محرابی در مقابل یک بت بزرگ قربانی کردیم و اسم آن بت بزرگ را گذاشتیم علم و همه‌ی چیزهای بشریت را به‌عنوان اینکه با علم مخالف است یا نیست در مقابل این بت در این محراب قربانی کردیم. اینکه کتاب‌ها و یا اشخاص با علم مخالف هستند و انتقاد می‌کنند، حالا شخص را کار ندارم ولی هیچکسی با علم مخالف نیست منتها علم چیست؟ هرکسی

هوای نفس خود را، نظرات خود را علم می‌داند شاید برای او علم باشد و علم پیدا کرده و هر که با او مخالف باشد می‌گوید با علم مخالف است، نه! و در همین سخنرانی ایشان از تأثیر تمام سیارات و نورافکنی آنها در کره‌ی زمین بر دواها صحبت کرد. من گفتم بنابراین این نظریاتی که اطباء قدیم می‌گفتند که کی دوا بخورید، کی نخورید، همه درست است و یک مبنایی دارد منتها گاهی چیزهایی را فراموش می‌کنند و الاً همه درست است. اینکه در خیلی جاها و کتاب‌ها نوشته‌اند فلان عارف با علم مخالف بود مثلاً می‌گویند ابوالحسن خرقانی با علم مخالف بود برای همین سواد علمی زیادی نداشت. اما بگویید کدام عالم مثل همین عارف بی‌سواد کتاب نوشته یعنی، کتاب نوشته، ولی صحبت‌های او را جمع کرده‌اند، با علم مخالف نیستند. ولی می‌گویند که شیخ بهایی می‌گوید:

علم نبود غیر علم عاشقی

ما بقی تلبیس ابلیس شقی

آن که خداوند به ما الهام کرده و یا وسایل فهم آن را در اختیار ما قرار داده علم است ولی آنچه ما فکر می‌کنیم علم نیست. می‌شود خیال کرد و در موردش بررسی کرد ولی همان اول خیالات خود را نباید به منزله‌ی علم بگیریم و این را می‌بینید که خیلی از علما گاهی به ما نشان داده شده است. یکی همین اواخر آقای سعادت‌علیشاه زیاد اهل درس نبودند چون کاسب بودند

مغازه‌ای یا تجارت‌خانه‌ای داشتند که تنباکو خرید و فروش می‌کردند حتی بعضی‌ها را در کتابی دیدم که نوشته بود ایشان اُمّی بودند یعنی اصلاً سوادى نداشتند ولی اینطور به نظر نمی‌رسد به هر جهت اطلاعاتشان خیلی کم بود. در عوض مرحوم سلطان‌علیشاه جانشین ایشان از لحاظ علمى که همه‌ی آقایان خوانده‌اند، خیلی سطح بالایی داشتند و بعد از همه‌ی این سطوح که علوم منقول را خواندند (فقه و اصول و درایت و... و علمى که راجع به چیزهای نوشتنی مثل کتاب‌ها و قرآن و... باشد، علوم منقول می‌گویند) کسانی که علوم منقول را کامل خوانده بودند می‌توانستند علوم منقول را استفاده کنند. آقای سلطان‌علیشاه هم شاگرد حاج مآه‌ادی سبزواری بودند که خود حاج مآه‌ادی سبزواری از اعجوبه‌های آن دوران بود. آقای حاج شیخ‌عبدالله ترجیع‌بندی داشتند اگر پیدا کنید و بخوانید خوب است اگر حفظ کنید می‌فرماید:

کاش هرگز نبودى سوادم

کس الفبا نمى داد يادم

کز سواد است این کبر و بادم

[لابه‌ها می‌کنم با مرادم]

[تا سیاهی ز دل بر زدایم]

گند مآییم بود بر سر

عجب داناییم حجب اکبر

عُجْب یعنی تکبر، علما اینطوری بودند، آقای سلطان علیشاه هم از این قاعده مستثنی نبودند منتها وقتی شاگردی استادی را قبول کردند از او اطاعت می کردند. استادی را که به استادی قبول کردید همیشه از او اطاعت کنید. حاج ملاهادی در ضمن درس به همهی شاگردها (مثل اینکه خود او هم خدمت آقای سعادت علیشاه درویش شده بوده) گفته بود که این روزها درویشی به قصد زیارت حضرت رضا آمده و در اینجا سبزوار فرود آمده، بروید دیدن او و محترمانه برخورد کنید که شاگردها می آیند خدمت حضرت سعادت علیشاه. البتّه شاگردها غالباً می بینند کسی شاید عمامه شیر و شکری گذاشته علامت کاسب بودن، همیشه اینطور بوده که اهل علم آنها را دیگر را به نظر تحقیر نگاه می کردند. یک طوری تحقیرآمیز نشستند جز آقای سلطان علیشاه، بعد یکی از طلبه ها به رفیق خود می گوید آن مسأله ای که دیروز با استاد حاج ملاهادی بحث می کردیم و به جایی نرسید از او بپرسیم. می خواستند مسخره کنند. به حضرت سعادت علیشاه می گویند حضرت آقا ما یک سؤالی داریم اجازه می دهید مطرح کنیم؟ ایشان می فرمایند من که درس های شما را نخوانده ام عامی هستم نمی دانم ولی بگویید شاید خدا... آنها سؤال را می گویند آقای سعادت علیشاه در دو کلمه جواب می گویند و همهی آنها قانع می شوند و بعد از آن لحظه احترامات بیشتری قائل می شوند که بعداً البتّه حرف تو حرف می آید که در

سوره‌ی حاقه است که وَعِيهَا أُذُنٌ وَاِعِيَةٌ^۱، این حرف‌ها را گوش شنوا می‌فهمد البته؛ نه این گوش. برای اینکه گوش من شنوا نیست. ولی الحمدلله أُذُنٌ وَاِعِيَةٌ دارم. ایشان أُذُنٌ وَاِعِيَةٌ را داشتند و از همان نکته مجذوب آقای سعادت‌علیشاه می‌شوند. منتها فوری به جذب تسلیم نمی‌شوند، ادامه می‌دهند تا بالاخره به بیدخت که می‌روند و بعد جذبه وادارشان می‌کند که وسط زمستان برف می‌آمده کویر را دیده‌اید که وقتی با ماشین هستید چطور است، پای پیاده به اصفهان می‌آیند، نان و آبی هم همراه داشتند از روی برف‌ها می‌رفتند که در جایی نزدیک اصفهان مرحوم سراج‌الملک که از اعیان فقرا بوده و با کالسکه می‌رفته دیده درویشی در برف می‌آید گفته کجا می‌روی؟ گفته اصفهان می‌گوید من هم اصفهان می‌روم بیا با هم برویم. ایشان سوار می‌شوند یک‌خرده که می‌روند به قهوه‌خانه می‌رسند کالسکه‌چی می‌گوید چایی بخوریم و پیاده می‌شوند و به ایشان می‌گویند نمی‌شود برویم هوا خراب است. اینجا بخوابید تا فردا. آقای سلطان‌علیشاه می‌گویند من باید بروم. هر چه می‌گویند کجا می‌خواهی بروی؟ با این برف نمی‌شود. می‌گویند نه و راه می‌افتند که صبح آقای سراج‌الملک که می‌آید خدمت آقای سعادت‌علیشاه می‌بیند همان طلبه‌ی خراسانی آنجا نشسته که در همان فاصله آمده درویش شده و در مجلس نشسته‌است.

این کسی است که دنبال علم رفته، آنچه که در وضع فعلی بشر

به عنوان علم می‌شناسد را به دست آورده ولی حدّش را می‌شناسد. بالاتر از علم را می‌شناسد به آنجا که برسد تسلیم می‌شود. حالا بسیاری از این علوم، علم طب یا هر چه می‌گویند پیغمبران درک کرده‌اند برای اینکه چیزهایی می‌بینیم اینها می‌گویند که علم ما هنوز به آنها نرسیده است. خلاصه این توصیه‌ای که به من کرد این بود که همه‌ی این حرف‌هایی که می‌شنوی احتمال بده که درست باشد، همه اینها یک منبع صحیح داشته. این است که من هم این توصیه را به شما می‌کنم. چه ضرر دارد که وقتی می‌خواهید مثلاً دارو مصرف کنید بطور مثال نگاه کنید چندم ماه است و به آن توجه کنید نه اینکه جلوی کارتان را بگیرد اگر امروز چهاردهم ماه است و شما باید پانزدهم بخورید یک روز صبر کنید چه می‌شود؟ تا بتوانید آن دستوراتی که قدما داده‌اند آن دستورات را اطاعت کنید. حرف خیلی هست منتها من منظم نمی‌توانم بکنم.

داستان مشیرالسلطنه و عضدالملک / شیطان و صبر ایوب / باهمی ناراحتی با ایوب

زبان به کفر نیاورد، پس همی آنچه از دست داده بود دو برابرش برگشت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این مطلب را در یادنامه صالح در قسمتی نوشته‌ام حالا یا تکراری است یا شرحش را قبلاً داده‌ام: مرحوم مشیرالسلطنه (امیرسلیمانی) که این حسینی و آنجا که معراج شهدا است، اینجا منزل شخصی ایشان و پدرشان بود. جدشان که من خبر ندارم، منزل خودشان و پدرشان بود. پدرشان از مشاهیر بود، نایب‌السلطنه احمد شاه بود. پیرمرد محترم قاجاری بود عضدالملک که بعد از او مشیرالسلطنه وارثش شد. مشیرالسلطنه امیرسلیمانی به واسطه‌ی معاشرت با مرحوم حاج شیخ اسماعیل دزفولی شیخ المشایخ امیر معزی که از فقرای زمان آقای سلطان‌علیشاه خدمت خود ایشان مشرف شده بود خط بسیار عالی داشت عربی خوب می‌دانست و شعر به عربی می‌گفت کتاب‌هایی به خط خودش هست که تقدیم خدمت حضرت صالح‌علیشاه کرده بود که بعضی‌هایش را من دارم. در درویشی

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۶ ه. ش.

هم مرد دانشمندی بود. هم درویش خصوصاً رئیس کتابخانه سلطنتی قاجار بود. (این موضوع نیست که من قصه گوئی می‌کنم فقط قصه نیست توجه کنید در آن مطلب هم هست. برای اینکه تأسی می‌خواهم بکنم از خداوند که فرموده است *تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ* خداوند قصه می‌گوید قصه خیلی خوب می‌گوید *أَحْسَنَ الْقَصَصِ*) به‌رحال ایشان زمان قاجار رئیس کتابخانه سلطنتی بود و مشیرالسلطنه هم پسر سالارالدوله بود. پسر او بود و مرید شیخ‌المشایخ شده بود و بعد از آن ارادت هم به آنجایی ارادت وصل کرد که خود شیخ‌المشایخ هم به آنجا ارادت داشت؛ یعنی خدمت آقای سلطان‌علیشاه مشرف شده بود مرید ایشان بود و زمان آقای نورعلیشاه را درک کرده بود، زمان آقای صالح‌علیشاه را هم همینطور.

این بسیار مرد امین، درست و باوفایی بود. بعد که خانواده‌ی قاجار، حالا از لحاظ سیاسی کار ندارم بحث دیگری است، اینها از خانواده‌ی قاجار بودند یا به‌هرجهت خانواده‌ای. رضاشاه سلسله‌ی قاجار را منقرض کرد و سلسله‌ی پهلوی را تشکیل داد و کتابخانه‌ی سلطنتی هم زیر نظر اینها شد. رضاشاه هیچیک از آن رجال قدیم را به‌صرف قاجاریه بودن طرد نکرد. رضا شاه همه‌ی آنها را که واقعاً به‌دردخور بودند مثلاً مشیرالسلطنه را چون درویش هم بود می‌دانست فرستاده بود از ایشان خواسته بود از شیخ‌المشایخ خواسته بود کماکان بمانید و

کتابخانه را به عنوان رئیس کتابخانه مثل سابق اداره کنید، قبول نکرده بودند. گفته بود من با آن خاندان دوست بودم و خلاف دوستی است که حالا بروم. کنار رفت. مشیرالسلطنه هم از ارادت به این و ارادتی که او به مرحوم سلطان علیشاه داشت تحت تأثیر قرار گرفته بود و درویش شد. چند مرتبه یک خطراتی برایش ایجاد شد که حالا آنها را در آن مقاله نوشته‌ام. پدرش عضدالملک اول که پسرش درویش شده بود با پسر بد شد و با درویشی هم عناد پیدا کرد. عنادی داشت با درویشی این پسرش را خیلی تحقیر کرد در منزل بزرگش آن پایین‌ها یک اتاقی چیزی در اختیارش گذاشته بود چندان به او توجه نداشت. بعد البته که وقایعش را آنجا هم نوشته‌ام عضدالملک متوجه اشتباهش شد و ارادت پیدا کرد به آقای سلطان علیشاه و آقای حاج شیخ عبدالله حایری که تهران بودند و حتی کالسکه‌ی سلطنتی خودش را (نایب‌السلطنه بود) در اختیار پسرش گذاشت (همین پسری که با او بد بود) گفت با آقای شیخ عبدالله، شیخ تهران می‌توانید بروید گناباد خدمت آقای سلطان علیشاه. بعد به جبران اینکه در زندگی مادّی به آن توجهی نکرده بود، تمام اموال خودش را به این پسر صلح کرد، صلح‌نامه‌ای نوشت و اموال را به این پسر داد. صلح‌نامه خیلی معتبر است، البته آنجا دفتر اسناد رسمی نبود که بتوانند به این سهولت سند ملک‌ی شما را به اسم یکی دیگر بکنند، نه! سندها معتبر بود با سند معتبر به

مشیرالسلطنه صلح کرد. طولی نکشید عضدالملک مرد. می‌گویند عضدالملک مرده بود و مردم از ارادتش به درویشی مطلع نبودند تازه تغییر پیدا کرده بود سایر ورثه را می‌شناختند یکی پسر بزرگش بود که به نام عضدالملک دوّم مشهور است یکی دخترهایش یک چند نفر بودند همه روی عادت قدیم مشیرالسلطنه به این برادرشان بی‌اعتنا بودند. مرحوم مشیرالسلطنه می‌گفته که اینها و سایر ورثه، چون همه آنها را می‌شناختند بعد از چند روز جلوی املاک و همه‌ی چیزها را گرفتند. علت این هم که این را گفتم یادم آمد، می‌گفت طلبکارانی که طلب داشتند از مرحوم پدرم عضدالملک می‌آمدند به ورثه مراجعه می‌کردند آنها می‌گفتند که طبق سند همه‌ی اموالش را به آن برادرمان مشیرالسلطنه صلح کرده، بروید پیش او، همه را پیش من می‌فرستادند. اگر کسی بدهکاری داشت به آن مرحوم مراجعه می‌کرد و بدهکاریش را به اینها می‌داد. می‌گرفتند سند می‌دادند. من باید بدهکاریش را می‌دادم، طلب‌هایش را یکی دیگر می‌گرفت. ملک هم که هیچی نداشت. حالا من گناباد نرفتم، حالا دیگر نمی‌روم، ولی گنابادی‌ها اگر مثلاً در فلان ده هم گرفتاری داشته باشند پیش من می‌آیند، بدهی‌ها را من می‌دهم، طلبی که نداریم، طلبمان همین است که این جهل مرگب است، جهلش مرگب نیست خود احمقی‌اش مرگب است، جهل مرگب! منظور از این جهت یادم آمد به این مطلب و الاً این چیزی

نیست این گرفتاری ندارد، اشتغال خود من است شخصاً. مرحوم آقای نورعلیشاه اعلی‌الله‌مقامه به او فرموده بودند که آن صلح‌نامه را، درست است حق تو است، مطلبی نیست، ولی آن صلح‌نامه را ندیده بگیر به ورثه بگو من هم یک وارث هستم، صلح‌نامه هیچ، ولی من پسرش هستم، شماها وارثید، من هم وارث هستم، باید اموال بین ما تقسیم بشود. در تقسیم هم من هیچ دخالت نمی‌کنم. شما بنشینید تقسیم کنید، هر چه دیدید سهم من قرار دادید، بدهید به من نگه‌دارم، آنها را هم خودتان می‌دانید. بعد فرموده بودند که ولی همه‌ی این اموال مال توست و به دست تو خواهد رسید. اگر آن اعتقاد قوی مشیرالسلطنه نبود اینطور نمی‌کرد که در سنّ جوانی حتی بنشیند و بگوید صلح‌نامه‌ی عضدالملک نایب‌السلطنه که همه‌ی اموالش را صلح کرده و چند تا عالم هم امضا کرده‌اند از این بگذرد و بگوید ورثه‌ی خود مشیرالسلطنه اینها را بگوید، ولی فرمایش ایشان را من اجرا کردم، رفتم به اینها، به ورثه، برادر خواهرها گفتم: آقا من صلح‌نامه نمی‌خواهم، بنشینید من که وارثم، شما هم وارثید، بنشینید تقسیم کنید سهم من را بدهید اینها هم نشستند تقسیم کردند، می‌گفت نامردی نکردند هر چه بنجل بود به سهم من انداختند، ولی من روی فرمایش آقای نورعلیشاه هیچ اعتراضی نکردم، هر چه دادند همان را گرفتم بعد می‌گوید چطور شد که مثلاً آن برادرم می‌خواست جایی را بفروشد مشتری هم داشت من

هم با جیب خالی خریدار می‌شدم بعد حالا شاید هم چون برادرها اینها می‌دانستند که در واقع این اموال همه‌اش مال این است چون صلح دارد ولی اینها هم می‌گفتند تو بیا هر چه مختصری هم داشتیم به‌عنوان نقدیه می‌دادم نقد می‌دادم مابقی‌اش قسطی می‌دادم. یک وقت نمی‌دانم چطور می‌شد قسطها را می‌دادم و قسطها تمام شد ملک مال من شد. همه‌ی آن املاک را گرفتم. هیچ چیزش از بین نرفت. هیچ چیزش به دست آنها نماند. حتی مرحوم عضدالملک دوّم، عضدالملک کوچک یعنی برادر بزرگ آنها و پسر اوّل نایب‌السلطنه عضدالملک این اواخر منزلی اطاقی به او داده بودند، منزلش اینجا بود، ولی مرحوم مشیرالسلطنه روی آن حال درویشی که داشت هر روز صبح مثل قدیم سر می‌زد و خیلی احترام می‌کردند و در اتاقش را باز می‌کرد و سلام و اظهار ارادت می‌کرد و می‌گفت فرمایشی ندارید؟ این ادب و احترام را نگه می‌داشت تمام این اموال همینطوری به دست مرحوم مشیرالسلطنه آمد. بعد این محل حسینیّه و آن جایی که می‌گویند معراج شهدا، اینجا هم من خودم فرض کنید الان چقدر عمرم است که از وقتی که متوجّه یعنی تمیز می‌دهم و شنیده‌ام از بزرگان، از مرحوم پدرم حضرت صالح‌علیشاه، از مرحوم مادر بزرگم دختر آقای سلطان‌علیشاه اقلّاً ۱۵۰ سال بیشتر است ۲۰۰ سال است که محل در تصرف عضدالملک بوده و مالکیت آن در مالکیت او بوده، ولی به این صورت

است. در این جریانات مال دنیا یعنی تمام اشتغالات دنیا همینطور است. در یکی از کتاب‌هایی که در عهدعتیق یعنی در تورات کتاب‌های ضمیمه تورات کتاب ایوب‌نبی است ایوب به صبر و اینها مشهور است، کتابی هم جداگانه در شرح حالش نوشته شده به نام آقای هاشمی‌نژاد به نظرم نوشته که از فقرای خودمان است. همین ثروت و خانواده مفصل و عرض کنم قدرت و حکومت در حضرت ایوب بود. خداوند خواست یعنی شیطان حسادتش کرد بار دوم یعنی یک حسادت با آدم کرد یک حسادت با ایوب و یعنی به خدا گفت به من اجازه بده که همه‌ی این نعمات را از او بگیرم ببینی که این هم کفر خواهد گفت. خدا اجازه داد همه‌ی آن نعمات گرفته شد خانواده‌اش رفتند، فرزندان‌ش رفتند، گاو و گوسفند و ملک هر چه داشت سیل آمد رفت، خودش مریض شد، بدنش کرم زد، آقایی‌اش هم رفت، برای این که اهل آن آبادی ده یا شهر هر چه هست آمدند گفتند بدنت بو می‌دهد و نمی‌دانم چه، بیرونش کردند. در یک خرابه‌ای بیرون شهر زندگی می‌کرد بعد که خداوند دید که با همه‌ی این ناراحتی‌ها ایوب زبان به کفر نیالود همه‌ی آنها دو برابرش برگشت. حالا مسلماً همه‌ی اینها را که گفته‌اند برای عبرت ماست گاهی هم خداوند یک نمونه‌هایی می‌دهد می‌گذارد دم دست خودمان که ببینید نگوییم ایوب گذشت.

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

ما می‌گوییم: نه! اسکندر فسانه گشت و کهن شد، ولی ایوب هر

لحظه و هر زمان تازه‌تر از تازه می‌شود.

تفأل به فال نیک گرفتن که هر واقعه‌ای را دال بر رحمت الهی بگیرییم که

ان شاء الله بهتر شود / تطییر و هر چیزی را فال بد زدن / نیت و توفیق عبادت

و عمل صالح / نیت خیر و عمل خیر / خوف و رجاء / اطاعت امر الهی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ان شاء الله این بارانی که آمده و دارد می‌آید به فال نیک بگیریم البته تفأل فرموده‌اند خوب و مستحب است ولی تطییر به عکس است. یعنی هر واقعه‌ای را دال بر رحمت الهی بگیریم و دال بر این بگیریم که می‌خواهد ان شاء الله بهتر بشود این را تفأل می‌گوییم و تطییر به عکس است؛ یعنی هر چیزی را فال بد به اصطلاح بزنید. حالا ان شاء الله این فال خیر باشد. خداوند ان شاء الله عبادات ما را و نیت‌های ما را در روزه قبول فرماید. نیت اضافه کردم برای اینکه خیلی‌ها توفیق عملش را نداشتند یا مریض بودند یا مسافر بودند یا هر جهت دیگر بوده توفیق عمل را نداشتند، اما نیت را داشتند؛ یعنی مسلمانی هستند که از خداوند می‌خواهند که توفیق عبادت به آنها بدهد حالا خداوند توفیق به بدنش

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

نمی‌دهد همان نیتش که این باشد خداوند توفیق به روح را می‌دهد. همان نیت او که اینطور باشد خدا توفیق به او می‌دهد.

از طرف دیگر در مورد نیت می‌فرماید: *يَتَى الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ*، نه اینکه نیت بکنید کاری نکنید. می‌گویند نیت که بهتر است. این نیت نیست نیت یعنی اینکه الان نیت می‌کند عبادتی را انجام بدهد به هر زحمتی که باشد بعد نمی‌تواند. به هر جهت ان شاء الله این باران، باران رحمت الهی باشد برای اینکه خیلی دیده شده که باران‌ها، باران‌های اسیدی نه تنها مفید نیست که مضر است. ریشه‌های گیاهان را خراب می‌کند.

این تفأل و تطیّر را که گفتم از این لحاظ است که امید ما به خداوند و رجا به رحمت او در ما تقویت بشود. برای اینکه دو بال صعود انسان (البته این بیان تشبیه است و الا گفته‌اند دو بال ایمان است و عمل و جایی می‌گویند دو بال خوف است و رجا، این فرق نمی‌کند.) خوف و رجا هر دو برای مؤمن لازم است. دو بال است. البته بعضی‌ها در حالات مختلفی یا بعضی‌ها بطور کلی حالشان در آن زمینه است که خوف بر آنها غلبه دارد بعضی‌ها رجا بر آنها غلبه دارد. خداوند این مقررات این چیزهایی که آفریده مثل یک طبیب روانشناسی همه رقم آفریده که تمام بندگان را به راه راست بیاورد. برای اینکه بس که

فریاد اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ از بندگان بلند شده خداوند دلش می‌سوزد. البته این اصطلاح است دلش می‌سوزد و اَلَا خداوند دلش می‌خواهد بندگان به صراط مستقیم بیایند. اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ اینها را هم شنیده و می‌خواهد بندگانش به صراط مستقیم بیایند. تمام تعلیمات و تربیت‌های لازم در این زمینه را هم توسط پیغمبران به بشر داده است. دو بال در قرآن یک جایی دارد فرشتگانی که دو بال یا سه بال یا چهار بال دارند و بلکه بیشتر دارند این خوف و رجا دو تا از آن فرشتگان است. ایمان و عمل صالح دو تا از آن فرشتگان است. ایمان را برای اینکه خداوند عمل صالح را تقویت بکند، از همه جهت تقویت کرد برای اینکه هر دو تای اینها توأم‌اند. که دارد وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، عمل صالح آن نیت خیر را یعنی آن ایمان را بالا می‌برد و به خدا می‌رسد. عمل صالح را فراوان کرده چون خودش این موجودی که خلق کرده یک غرایزی یک فرشتگانی و یک بچه شیطان‌هایی در این قرار داده که این فرشتگان اعتماد کند با آنها همراه باشد و از بچه شیطان‌ها فرار کند یکی اعمال است؛ عمل خیر.

البته وقتی کسی کار خیری می‌کند نیتی هم دارد، نیت یعنی آنچه قصد دارد که بشود، اگر خود نیت هم خیر باشد خداجویی باشد، دو تا حَسَنَه برایش نوشته می‌شود؛ یعنی از دو جهت تقویت می‌شود هم از

جهت نیّت خیر که دارد و هم اینکه نیّتش را به عمل می‌نشانند. ولی یک وقت هست که کسی نیّت خیر مثلاً ندارد ولی عملش خیر است یا به عکس، نیّت دارد ولی عمل نمی‌تواند بکند. خیلی از کارهای خیری که در دنیای امروز می‌کنند به‌خصوص دنیای امروز که دنیای رأی است، یعنی هر انسانی را گردو شمار حساب می‌کنند، یکی دو تا سه تا که تازه صحیح باشد، رأی‌ها شمرده بشود ابوذر غفاری و یزیدبن معاویه هم هر کدامشان یک رأی دارند. منتها، خدا این وعده را داده که کسی که عمل خیر می‌کند آثار او در بعد از او می‌ماند. فرض کنید کسی در قدیم آب‌انبار می‌ساخت، بیمارستان می‌ساخت و امثال اینها، استفاده‌ای که بعدی‌ها از این عمل خیر می‌کنند این برای بانی‌اش خیر دارد. برای اینکه یک جایی هم خدا می‌گوید: نَكُتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ^۱، آنچه هم که آثارش بعد بیاید برای این حساب می‌شود. البته این چندان اجری ندارد. خداوند اجرش را در همین دنیا می‌دهد یعنی کسی که خیلی چیز کرد به آن هدفش که جلب آرای مردم باشد می‌رسد ولی اگر نیّتش هم خیر باشد با عملش از هر دو جهت اوج می‌گیرد و بالا می‌رود. برای اینکه نیّت و عمل مثل دو تا بال حساب می‌شود. دو تا از آن فرشتگان حساب می‌شود. ضمناً خداوند خواسته است که به ما بگوید من نیازی به این عمل شما ندارم که خیال کنید من نیاز دارم. مثلاً یکی از شما

یک تومان نیاز کند در راه خداوند انفاق کند و خیری بدهد با آنی که خیلی می‌دهد برای خدا فرقی نمی‌کند. برای اینکه خودش خالق هر دوی اینهاست. خداوند فقط به نیت شخص از لحاظ ارتباط با بندگی خودش اجر می‌دهد یعنی می‌خواهد بگوید که شما خیال نکنید که اگر شب تا صبح بیدار باشید شب زنده‌داری کنید، روز همینطور روزه بگیرید، نیتتان اگر خیر نباشد اینها برایتان حساب نمی‌شود، چیزی ندارد، اگر غذا نخورید، فقط صرف غذا نخوردن، خدا شما را می‌برد به آشپزخانه خودش آنجا غذا می‌دهد، نه! برای خدا فرقی نمی‌کند. آمده است در این ماه رمضان، به بندگان فرموده است در این فاصله این کارها را نکنید، غذا و آب هم نخورید نوشیدنی و... بسیار خوب است باید این کار را کرد. یک بنده‌ای امروز این کار را می‌کند نیتش هم روزه است. فردا اگر همین کار را بکند گناه دارد برای اینکه عید فطر است. باید حتماً چیزی بخورد. خدا خواست به شما بگوید: بخورید یا نخورید، برای من یکی است. فقط و فقط اطاعت امر الهی است. حالا این اطاعت امر الهی یک وقت برای کسی است که روزه می‌گیرد، می‌تواند بگیرد، یک وقت کسی است نمی‌تواند بگیرد، نباید بگیرد. آن شخصی که نباید بگیرد اگر بگیرد گناهکار است. برای اینکه به خودش لطمه زده است. این همان است که اگر در روز عید روزه بگیرید، امساک کنید، گناهکارید. روز ماه رمضان اگر بخورید گناهکارید. فقط

خداوند اطاعت امر خودش را می‌خواهد. ما می‌گوییم خدایا فرمودی وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۱ نمی‌خواهند اراده نمی‌کنند چیزی جز آنچه خدا اراده کرده. آخر ما چه هستیم؟ خودت اراده کن، اگر مصلحت بود توفیق عبادت و عمل هم به ما بده، ان‌شاءالله.

۱ . سوره انسان، آیه ۳۰ و سوره تکویر، آیه ۲۹.

شریعت و طریقت / روزه / ماه رمضان تمرینی است برای پرمیزاز اسراف /

انفاق / حکمت‌های روزه / فطریه / تعیین میزان پرداخت فطریه و نظریه‌ی فقها /

حفظ جامعه و نظم جامعه / خداوند به وحدت نظر مسلمان خیلی اهمیت می‌دهد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

می‌گویند شریعت و طریقت از هم جدا نیست. دوتا هست ولی از هم جدا نیست اصلاً وصل به هم است. شریعت بدون طریقت کافی نیست. طریقت هم بدون شریعت به درد نمی‌خورد. می‌گویند شریعت تقدّم ظاهری دارد و طریقت تقدّم معنوی. یعنی شریعت واجب‌تر است، واجب بودنش هم از روی ظاهر است یعنی ظاهراً کار شریعت را باید زودتر انجام بدهیم. طریقت، تقدّم معنوی دارد یعنی توجّه به معنای شریعت، به معنای عباداتی که انجام می‌دهید مقدّم است، اهمیت بیشتری دارد یعنی آن را انجام می‌دهید که این انجام بشود. در همه‌ی عبادات حتّی در مورد روزه اینطور است. در مورد روزه من ندیدم در هیچ نوشته‌ای که راجع به اصطلاح اقتصاد اسلامی باشد، روزه را هم

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۸ هـ. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

جزء اقتصاد بگیرند. اقتصاد یعنی بخور و بپاش و بریز، روزه قاعدتاً یعنی نخور و نپاش و بنشین داخل خانهات عبادت کن، ولی نه! واقعش این است، گفته است که روزه در ماه رمضان البته خودش یک اصل و یک عبادت مستقلی است و جداگانه. در قرآن گفته است که شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ^۱، کسی که به این ماه رسید روزه بگیرد. عباداتی که خدا گفته یا دستوراتی که خدا گفته ما می‌توانیم فضولباشی باشیم یک‌خرده بگوییم چرا اینطور، چرا آنطور؟ ولی نمی‌شود آن را قطعی دانست. علتش فقط امر خداست. دلیل خاصی ندارد، ولی یک‌خرده دقت کنیم و برای اینکه خودمان، چیزی بفهمیم، می‌بینیم خداوند در یک آیات دیگری گفته است که: كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۲، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، زیرا خداوند آدم اسراف‌کن، آدم مُسْرِف را دوست ندارد. منظور اینکه ببینید من این دستوری که دادم گفتم: بخورید و بیاشامید، اسراف نکنید، نگویید نمی‌شود. البته ما اینقدر عادت به خوردن داریم، اینقدر صبح بخوریم، ظهر بخوریم فکر می‌کنیم نمی‌شود نخوریم ولی خدا گفته است می‌شود، ماه رمضان تمرینی است برای اینکه از اسراف پرهیز کنیم. گفته است برای بدن شما آن اصطلاح علمای بدن، بَدَلْ مَا

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۱.

يَحْتَلُّ، همین قدر غذا که در ماه رمضان می‌خورید بس است، کافی است. مابقی آن اسراف است. اینطوری تمرین می‌کنید که جلوی اسراف را بگیرید. از طرف دیگر خدا در یک جای دیگر فرموده است که انفاق کنید. چند جا فراوان گفته است. حالا من چون یادم نیست و تعدادش هم زیاد است نمی‌گویم ولی گفته انفاق کنید. وقتی ما در این ماه رمضان از غذایمان یک‌خرده کم کردیم، زیاد می‌آید دیگر، ما فرض کنید در یک روز هر وعده‌ای ده لقمه بخوریم، قبلاً سی لقمه غذا می‌خوردیم، حالا ده تایی آن را خدا کم کرده، بیست تا می‌خوریم زنده هم هستیم، گفته آن ده تا را من یک جا به شما گفته‌ام که انفاق کنید. همان جا یکی از من پرسید از کجا بیاورم انفاق کنم؟ جواب آن است؛ از اینجا. پس عبادات هم به کمک ما می‌آید. آنوقت اینجا این مسأله هم پیش می‌آید، که بعضی‌ها می‌گویند چون امام زمان وقتی ظهور می‌کند دنیایی را که پر از ستم است تبدیل می‌کند به پر از عدل. پس ما باید حالا آنقدر ستم کنیم، که دنیا پر از ستم و ظلم باشد تا امام ظاهر بشود. همین حرف را چپی‌ها هم می‌گویند. چپی‌هایی که جنبه مذهبی ندارند. من خودم در اوایل کارم وقتی در مشهد کار می‌کردم مثلاً با دوستان راه می‌رفتیم، من گاهی سائلی می‌دیدم یک قران (آنوقت‌ها یک قران خیلی بود) ده شاهی به او کمک می‌کردم. آنوقت‌ها که می‌گویم مثلاً این صحبت مال پنجاه و چند سال پیش،

شصت سال پیش است. آن چپی‌ها می‌گفتند این کمک را نکن، انقلاب را به تأخیر می‌اندازی. یعنی اینها باید اینقدر ناراحت بشوند که انقلاب کنند و تو که این کار را می‌کنی ناراحتی آنها کم می‌شود، انقلاب به تأخیر می‌افتد. خداوند می‌خواهد بگوید که شما در خودتان تعادل را به یک نحوی حفظ کنید تا نیازمند به انقلاب نشوید. مثل اینکه دکترها می‌گویند آنقدر در مسأله‌ی خوردن، جویدن، گوارش بطور کلی رعایت بهداشت انجام بدهید که معده‌ی شما سالم باشد. اگر نکنید محتاج به جراحی می‌شوید که باید معده‌ی شما را ببرند و دور بیندازند. جامعه هم همینطور، می‌فرماید: خودتان در جامعه مراقب باشید، آن ده لقمه که من گفتم، جمع کنید بدهید به آن کسانی که هیچ لقمه‌ای ندارند. تا در نتیجه محتاج به بُریدن، جراحی نشوید. که این معنی را حافظ در شعر خودش گفته:

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پُر بلا کند

برای اینکه وقتی نداشتند، انقلاب می‌کنند. همه‌ی انقلاب‌های

اینطوری که در دنیا بوده از روی گرفتاری بوده است.

برای روزه حکمت‌های زیادی گفته‌اند، ما روی آن

حکمت‌هایی که شاید نگفته‌اند یا کمتر گفتند، بحث می‌کنیم. اولاً به ما

یاد می‌دهد که اسراف نکنیم. برای اینکه آن اضافی را بدهیم به کسی

که نداشته باشد. تمام دستورات خداوند با هم انجام می‌شود. نمی‌شود یکی را انجام داد و یکی را انجام نداد. گفته اسراف نکنید، نمی‌کنیم. بعد هم گفته انفاق کنید. ما اگر اسراف نکنیم، انفاق نکنیم، همه‌اش انبار می‌شود. به اصطلاح برای ما گنج دُرست می‌شود، فایده‌ای ندارد. همه را باید مطابق با هم انجام دهیم. بعد هم برای راهنمایی برای اینکه نشان بدهد که این دستوراتی که دادم برای چیست؟ می‌گوید: همین که زنده هستید، یک ماه تمام روزه گرفتید یا روزه نگرفتید، دیدید دیگران روزه گرفتند و هیچ‌طورشان نشده است. سر حال و بدون مشکل راه می‌روند. شکرانه‌ی این، باید کمکی کنید. خداوند در مورد انفاق گفته که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ^۱، کیست که به خدا قرض بدهد که بعد خدا بیشترش را بدهد؟ خدا محتاج به قرض است؟ ببینید بعضی کُفَّار آن زمان چقدر نفهم بودند که گفتند: خدا فقیر است. از ما قرض خواسته. إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ^۲ و ما پولداریم. اینها دیگر خیلی نفهمی کردند. ولی خدا که گفته به من قرض بدهید، اگر ندهید از شما می‌گیرد. حالا این را گفتم چون الان گفتند: اخیراً در حسینیه، کیف یکی دو تا از خانم‌ها را زده‌اند. بعد که رفتند پول و چیزی که قیمت داشته برداشتند اسنادش را پس دادند. اسنادش را آمدند به

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱.

حسینیه دادند. من گفتم: اولاً این در عین دزدی یک حُسنی دارد. یک کار خوب کرده، ما فعلاً از این کار خوشی تشکر می‌کنیم. بارک‌الله که اسناد را پس داده است. برای آن کار بدش هم تعقیبش می‌کنیم و او را می‌گیریم و بدون هیچ‌گونه ارفاقی مجازاتش می‌کنیم. حالا این را چون یادم آمد به شما گفتم.

گفته است به شکرانه‌ی اینکه این یک ماه را زنده ماندید، مُردید، با این همه مرگ‌هایی که الان شما می‌بینید که صبح می‌روند شاد و سرحال و بعد دیگر دیده نمی‌شوند. می‌رود که رفت. شکرانه‌ی اینکه سالم هستید به ازای هر فرد، یک مبلغی بدهید. اسمش فطریه است. به چه کسی بدهیم؟ به همان خدایی که به قول یهودی‌ها، گدا هست و گفته که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا به من بدهید. فطریه را مقداری معین کردند. از اینکه فطریه را با خوراکی معین کرده، معلوم می‌شود بیشتر نظر بر کسانی است که حتی نانشان را ندارند. خوراکشان را ندارند. ولی اجازه داده در جایی مثل تهران، که گندم نداریم، نان از نانوائی می‌خریم گاهی هم برنج داریم، برنج می‌خوریم. یک مبلغی بدهند. این مبلغ را البته من چون مسأله‌ی شرعی و فقهی است می‌گویم، هر چه آقایان فقها بگویند. بنابراین برای شما هم، تقلید از هر کسی می‌کنید، هر چه آن آقا گفتند، همان قدر بدهید. به خودش ندهید. بدهید. تنها فتوایی که تا حالا دیدم، البته مقدّم بر این است که چون

همه جامعه، یک‌طور باشد اگر حکومت، نه دولت، که مثلاً رئیس‌جمهور اعلام کرد هر چه اعلام کرد. حالا گفتند مثل اینکه دیروز، پریروز پرسیدند، گفتند: هزار و پانصد تومان برای هر نفری. برای هر نفری که زنده مانده و در شب عید فطر زنده است، نفس می‌کشد، برای آن هزار و پانصد تومان. بچه‌های کوچکی که در اختیار شما هستند یا مهمانی که می‌آید، یا اینکه بچه‌ها کوچک نیستند، بزرگ هستند اگر می‌خواهید، نفری هزار و پانصد تومان. و برای کفاره پانصد تومان گفته‌اند. البته از من نپرسید قبول داری یا نداری؟ من دارم فتوای فقهی فقها را برای شما می‌گویم. گویانکه خودم هم با اجازه‌ی فقهی که از چند تا از آقایان فقه‌های امروز دارم، می‌توانم نظر بدهم، ولی این نظر را می‌گذارم به‌عهده‌ی خود آقایان، که حمل بر سرقت نشود که من از وظیفه‌ی آنها سرقت کرده‌ام. حالا ممکن است فقها نظر مختلفی داشته باشند. هر طور خودتان می‌خواهید بدهید. این مسأله، در واقع برای کانالیزه کردن فکر است. حالا برای اینکه توجه کنید منظور از کانالیزه کردن چیست؟ مثل سیل که در فیلم دیده‌اید، سیل می‌آید، خود سیل را ندیدید (ما یکی دو بار گناباد که می‌رفتیم در نزدیکی تربت در سیل گیر کردیم). یک بیابانی که قبلاً بیابان بوده یا زراعتی، ملکی داشته، همه را آب می‌گیرد، این طرف را آب می‌گیرد، آن طرف را آب می‌گیرد. بعد می‌گویند چرا اینقدر آب این طرف و آن طرف می‌رود بیابند برای آب

یک کانالی بکشند، یک جویی بکشند و یک کاری کنند که همه‌ی این آب از این جوی بیاید. این را می‌گویند کانالیزه کردن. خداوند خواسته با این عبادتی که غیر از خمس و زکات و سایر چیزها که آفریده، این را هم گذاشته، برای اینکه عبادت شما را و جلوگیری از اسراف، صرفه‌جویی، که باید بر شما تحمیل بشود را کانالیزه کند. می‌گوید: برای این است که جمع بشود، به دیگران بدهید. این مسأله حفظ جامعه و نظم جامعه، چیزی است که خیلی خدا به آن توجّه دارد و علاقه‌مندی به این است که همه‌ی مردم با هم باشند. بنابراین در اینجا هم گفته است که فرض کنید اگر بیدخت هستید، دهاتی هستید، اهل ده شما چهار نفر، پنج نفر گفتند که ماه را دیدیم باور کنید. البته امروز بشرها یک طوری شده‌اند که نمی‌شود به حرف‌هایشان باور کرد. ولی خداوند دلش می‌خواهد که همه‌ی مردم به هم اعتماد داشته باشند، حرف هم را باور کنند و با هم یکنواخت باشند. در مسیر این هدف و اینکه چنین هدفی انجام شود، اتحاد می‌خواهد که همه با هم باشند. اینها را گفته است که نظرتان با هم باشد. یک جای دیگر هم گفته است مؤمنان کاری که دارند *أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ*^۱ همه‌ی آنها با هم تصمیم بگیرند. البته متأسفانه اینطور شده است دیگر، تقصیر ما نیست. تقصیر ماه و خورشید است. از سال‌های پیش هم ما دیدیم مثلاً، یکی از آقایان علما می‌گوید:

برای روز یکشنبه عید است، منزلش عید می‌گیرد و شیرینی می‌دهد. یکی دیگر از آقایان علما می‌گوید: عید نیست، در خود شهر تهران این تفاوت را قائل می‌شوند. من نمی‌دانم چه کار کنم؟ اگر بروم منزل این آقا، می‌گوید: شیرینی میل بفرمایید. می‌گوییم: روزه هستیم. می‌گوید: اه! روز عید روزه هستی؟ یا ناچار هستیم روزه‌ام را بخورم یا اینکه بگوییم: امروز عید نیست. یک آببات برمی‌دارم می‌گذارم توی دهنم. همینطوری هست. چون آقا گفتند. می‌روم بازدید آن آقا می‌گوید: چرا دهن ت می‌جنبد؟ گفتم: آببات است. می‌گوید خجالت نمی‌کشی روزه آببات می‌گذاری در دهانت؟ آخر من چه کار کنم؟ اینجا است که خداوند به وحدت نظر مسلمین خیلی اهمیت می‌دهد و می‌گوید: أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ لِأَنَّ لَهُمُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ إِنَّهُمْ قَوْمٌ مُّسْلِمُونَ. حالا خودتان می‌دانید.

ختم قرآن و تبریک عید فطر / سوره های کئی / نابود شدن اصحاب اخذ و که شاید بودند

بر مؤمنین آتش می زودند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ان شاء الله امشب شب عید است، عید فطر را به همه تبریک می گویم. الحمد لله توفیق پیدا کردیم یک دوره ی قرآن را امروز ختم کردیم و شیرینی آن را هم ان شاء الله می خوریم تا ان شاء الله دفعه ی آینده اگر خدا توفیقی بدهد و عمری بدهد. امروز نصف باقیمانده از جزء بیست و نهم و تمام جزء سی ام را خواندیم. بیشترش سوره های بود که در مکه نازل شده، نمی گوئیم دو تا اسلام وجود داشت، اسلام مدنی و اسلام مکی ولی در آن دورانی که سیصد و شصت بت یا چند بت در خانه ی کعبه بود، دورانی که مردم آنقدر طرز فکر و استدلالشان پایین بود که سنگی را می گذاشتند و می گفتند این را ما می پرستیم، البته نمی گفتند این خالق ماست و آن هم هر قبیله ای برای خودش بتی داشت غیر از بت آن یکی. در این دوران پیغمبر مأموریت داشت که همه ی این بت ها را ترک کند و دور بریزد. آن تعصب در واقع قُبْح در

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۸ ه. ش. (جلسه ی ختم قرآن کریم)

قُبْح بود. در دوران مکه خداوند اصول اسلام را بیان فرمود. در آیات مکی از زکات، خمس، حج، طلاق هیچ خبری نیست. یک اسلام بیابانی، اسلام به اصطلاح تازه، اصول عقاید یعنی شفته‌ی یک ساختمان را خدا به ما داد. این است که در این سوره‌ها هر چه هم دقت کنیم کم کردیم. بنابراین به تفسیر و ترجمه‌ی این سوره‌ها دقت بکنید که شفته‌ی این ساختمان، این بنا در ذهنمان مستحکم باشد. در این سوره‌ها همیشه از رحمت خداوند و از عذاب خداوند ذکر شده. از رحمت خداوند و آنقدر خداوند به بشر توجه دارد که از ناراحتی‌ها و ضعف بشر هم که مسأله‌ی فقر مالی است ذکر کرده و در سوره‌های مکی انفاق را هم ذکر کرده در واقع مثل اینکه انفاق را جزء اصول دین آورده است. خیلی موارد هست، اصول کلی است حالا یکی دو تا یادم آمد می‌گویم.

سوره‌ی بروج، وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ.^۱
 خدا قسم می‌خورد، قسم خوردن یعنی چه؟ یعنی این موضوع خیلی مهم است، فکر کنید. برای که قسم می‌خورد؟ برای ما. آنقدر برای ما ارزش قائل شده، می‌فرماید وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ قِيلَ الْأَحْبَابِ الْأَخْدُودُ،^۲ قسم می‌خورم اصحاب اخدود نبود شدند، چه کار کردند؟ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ

۱. سوره بروج، آیات ۳-۱.

۲. سوره بروج، آیات ۴-۳.

بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودًا، شاهد بودند که بر مؤمنین آتش می‌زدند، نه بر منزلشان، خودشان را در گودال آتش می‌انداختند، چرا؟ چون به خداوند واحد معتقد بودند و اینها از آنها انتقام می‌گرفتند.

این را ما توجّه کنیم، این هم یکی از اصولی است که در این سوره‌ها ذکر شده و بسیاری اصول دیگر. البته هر آیه‌ی قرآن کتاب‌ها می‌خواهد، حالا این دو مطلب از اینها یادم بود.

الحمدلله دوره‌ی قرآن را تمام کردیم، ان شاءالله دهنمان را شیرین می‌کنیم و این رسم خوبی است که گذاشته‌اند. از همه التماس دعا دارم و مجدد عید فطر را تبریک می‌گویم.

امر الهی / داستان موسی و خضر / زنده ماندن نام امام حسین علیه السلام / تأیید / ناقدی صالح /
در همی خلقت های خداوند و در هر کار خداوند حکمتی نهفته است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

عید، امر الهی است یعنی اگر امر الهی را اطاعت کردیم عید است اگر اطاعت نکردیم عزاست، عید نیست. یکی از اوامرش خیلی روشن است و می دانیم اما ضمناً خداوند خواسته است نشان بدهد که این چیزهایی که ما خیال می کنیم امر الهی نیست و چه بسا اوامری را که ما امر الهی خیال می کنیم نیست.

در داستان موسی و خضر، موسی دو تا گناه کرد به صورت ظاهر، دو گناه از خضر از استادش گرفت یک خطا هم یعنی عدم مدیریت که امروز می گویند. دو گناه یکی اینکه تو می خواستی در کشتی سوار شوی نمی دانم رسم آنوقت ها این بود که اوّل می نشستند بعد پول می دادند یا نه؟ که در کشتی سوار شدی بلیط دادی رفتی داخل و به جای اینکه آرام سر جایت بنشین، کشتی را برداشتی خراب کردی این

۱. صبح یکشنبه، اوّل شوال ۱۴۳۰، عید سعید فطر، مطابق با تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

گناهی است. بعد هم بچه‌ای داشت با بچه‌ها بازی می‌کرد، بچه را صدا زدی و او را کُشتی. از آدم‌کُشی که گناهی بالاتر نیست. جلوی من این کار را کردی. یکی هم مدیریت است ما الان گرسنه‌ایم و اهالی این ده حتی یک لقمه نان به ما ندادند ولی تو داری مجانی برای اینها کار می‌کنی که امروز عدم مدیریت می‌گویند. خضر در واقع به زبان حال می‌گفت تو آمدی شاگردی من کنی، از طرف خداوند سفارش تو را کرده‌اند که من هم تو را قبول کنم و شاگردی من را بکنی، نیامدی که در کار من فضولی کنی. اگر اینطوری است برو پی کارت. سه بار اینطوری شد تا موسی رفت پی کارش. منتها وقتی خواست برود (درس اینجا بود) خضر حکمت‌ها را به او گفت. این درست است که بطور ظاهر تو می‌گویی خلاف شرع است ولی برای جلوگیری از یک ضرر بزرگتری است. آن یکی که بچه را کُشتم درست است که می‌گویی خلاف شرع است ولی مرگ که برای همه است. خداوند چون به پدر او خیلی علاقه‌مند بود به خاطر پدر و مادرش او را از آنها گرفت. سوّمی هم که حکمت خودش. یعنی نشان داد که کُنه امر الهی را من می‌دانم نه تو؛ به موسی خواست این را بگوید. خدا هم موسی را فرستاد پیش خضر برای فهم همین مطالب. به این جهت است که:

هیچ کافر را به کافری منگرید

چون مسلمان مردنش باشد امید

یکی که به نظر شما خیلی بی‌اهمیت است و حتی گناهکار است

چه می‌دانید خداوند به وسیله‌ی این چه کار می‌خواهد بکند؟

بُخت‌النصر آدم ظالمی بود که اسم او را شنیده‌اید، ظالم را فرستاد با آن ظالم کار داشت. اگر کار نداشت او را می‌برد. او را فرستاد تا در بنی‌اسرائیل آن ظلم‌ها را مجازات کند. او هم آمد عده‌ای را گرفت و کشت و آنها را پرت و پلا کرد، بعد هم خودش رفت و پرت و پلا شد. البته این استدلال را بعضی می‌گویند که امام حسین را هم خدا موظف کرده بود و باید کشته می‌شد پس یزید گناهی نکرده است. آنها گناهان دیگری داشتند شمر و یزید و... گناهان دیگری هم داشتند ولی خداوند فرستاد به دست آنها نام امام حسین را تا ابد زنده نگه دارند اگر این کار نمی‌شد امام حسین هم مثل یکی از ائمه‌ی دیگر که قدیم بودند یا اولیای الهی، صدویست و چهار هزار پیغمبری که شما نام آنها را نمی‌دانید بود ولی خداوند مقرر کرده بود نام این شخص باید تا ابد باشد قیمتش چیست؟ خون خودش. که جرأت می‌کند و چه کسی می‌تواند امام حسین را بکشد؟ یک شقی. پس آن شقی را هم خدا لازم دارد. کما اینکه وقتی هم که حضرت کشته شد و تمام شد هیچکس حاضر نبود برود سر کشته را جدا کند و ببرد. اگر این بود کدامیک از مسلمین

حاضر می‌شد با امام حسین جنگ کند؟ ولی خداوند مقرر کرده بود که امام حسین برود و شهید شود و شقی‌ترین افراد آن ایام را پیدا کرد، یعنی پیدا نکرد، خودش آفرید و او آمد این کار را کرد.

حالا منظور، در همه‌ی خلقت‌های خداوند و در هر کار خداوند حکمتی نهفته است. خداوند یزیدی را مأمور می‌کند. این به‌جای خود. ولی خداوند به ما می‌گوید مواظب باش تو یزید نشوی. می‌گویند جزء شقی‌ترین افراد در تاریخ یکی آن کسی است که ناقه‌ی صالح را کشت و یکی ابن‌ملجم که علی علیه السلام را کشت. ابن‌ملجم نوکر و در واقع خادم حضرت علی بود و میرآخور بود. اسب و اینها را رسیدگی می‌کرد و او را کشت. اما ناقه‌ی صالح؛ صالح پیغمبر علیه السلام از وسط کوه یک شتر ماده با کره‌اش را پیدا کرده بود، بعد هم گفت که این آب چشمه یک روز مال شما مردم باشد یک روز مال این شتر. منتها آن روزی که مال شتر است شما هیچکدام از آن نخورید، هر وقت تشنه شدید شیر آن شتر را بخورید. همه‌ی آن جمعیت یک روز شیر آن شتر را می‌خوردند. این چه مرضی بود در این شخص جز عناد و شقاوت که برود این شتر را بکشد؟ این شتر به تو چه ضرری داشت؟ این است که می‌گویند شقی‌ترین بود. همان شقی‌ترین را هم خدا لازمش دارد. می‌فرستد برای اینکه ما ببینیم و امروز بگوییم تو فلان فلان شده چه مرض داشتی؟ اگر او نبود دیگر حرفش نمی‌شد. ما هم می‌ایستادیم

مثل سایر حیوانات که خیلی طبیعی و معمولی بیایند و بروند. نه!
خدا می‌خواست این بشر را در بوته‌ی تربیت و امتحان بگذارد، آنها را
هم آفرید.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت	
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)		
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)		
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)		
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)		
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)		
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)		
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش		
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)		
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)		
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)		
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)		
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)		
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)		
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)		
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)		
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)		
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)		مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)		
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)		
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)		

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
مجموعه چهارم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنجم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه ششم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)

		مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نه: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
مجموعه یازده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷
مجموعه دوازده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)	۵۸
		درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)	۵۹
		خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)	۶۰
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)	۶۱
		رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۶۲
مجموعه سیزده: ۱۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)	۶۳
		رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)	۶۴
		رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)	۶۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)	۶۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)	۶۷

۵۰ / فهرست جزوات قبل

مجموعه چهارده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۵ جزوه)

۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	
۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	
۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان